



(utan bilder)

|| nivå 3

😊 persiska

✉ Marzieh Mohammadian Haghighi

👤 Maya Marshak

✍ Nicola Rijdsdijk



یەک دانە ی کۆچکی: دانستان و انگاری ساتی



Sagor för barn på svenska

berattelser.se

یەک دانە ی کۆچکی: دانستان و انگاری ساتی

Skriven av: Nicola Rijdsdijk

Illustrerad av: Maya Marshak

Översatt av: Marzieh Mohammadian Haghighi

Denna saga kommer från African Storybook (africanstorybook.org) och vidarebefordras av Sagor för barn på svenska (<http://berattelser.se/>), som erbjuder sagor på många språk som talas i Sverige.

Detta verk är licensierat under en Creative Commons

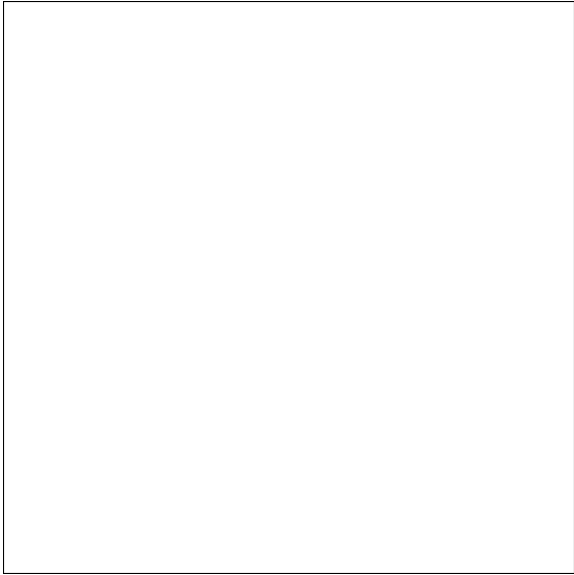
[Erkännande 4.0 Internasjonal Licens.](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/deed.sv)

<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/deed.sv>



در روستایی روی سرازیری کوه کنیا در شرق آفریقا، دختر
کوچکی با مادرش روی زمینی کار می کرد. اسم آن دختر
وانگاری بود.

گرم فرم می‌کرد و روی آن را با خاک می‌پوشانید.
جای را زیر و رو می‌کرد، او دانه‌های کوحک را در زیر جای
جانوران گشایشان که مخصوصاً غذای بود با کار و بزرگی جور
و انگاری از بیرون بودن می‌پند. دریاچه‌ی



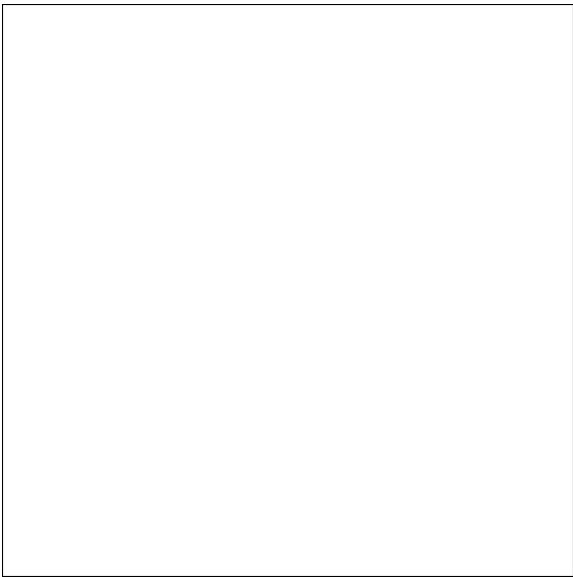


بهترین زمان مورد علاقه ی او در طول روز، زمان غروب بود. زمانی که خیلی تاریک می شد و نمی شد گیاهان را دید، وانگاری می دانست که دیگر باید به خانه برگردد. او از کنار رودخانه ها و مسیرهای باریکی که در بین زمین های کشاورزی بود رد می شد.

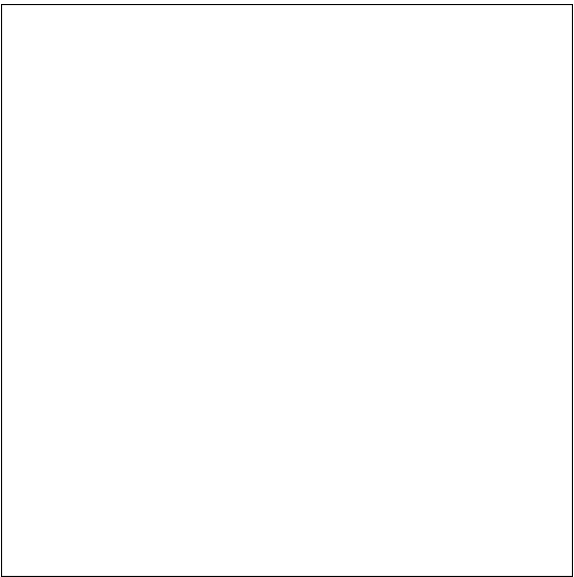


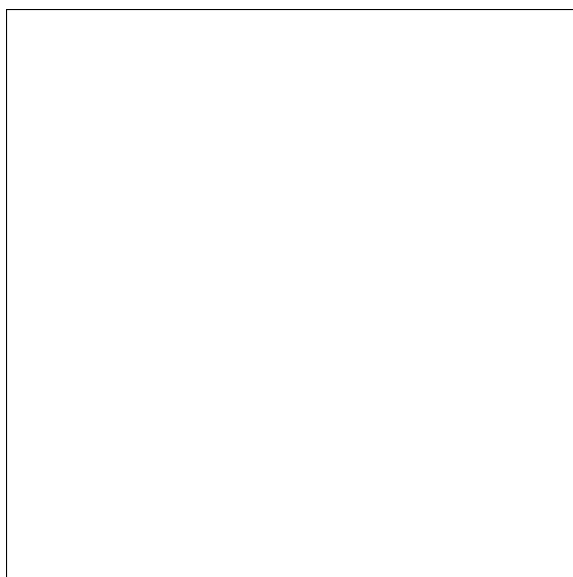
وانگاری در سال 2011 از دنیا رفت، ولی ما هر وقت که به یک درخت زیبا نگاه می کنیم به یاد او می افتیم.

این کار کرده بود. مردم سرآمدن دنیا میخواستند و این کار کرده بود. مردم سرآمدن دنیا میخواستند و این کار کرده بود. مردم سرآمدن دنیا میخواستند و این کار کرده بود.

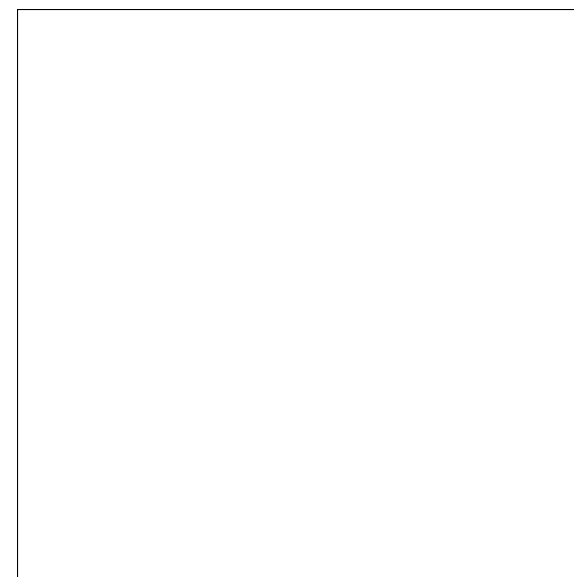


مدرسه رفتن بدهند. مدرسه رفتن بدهند. مدرسه رفتن بدهند. مدرسه رفتن بدهند. مدرسه رفتن بدهند. مدرسه رفتن بدهند. مدرسه رفتن بدهند. مدرسه رفتن بدهند. مدرسه رفتن بدهند. مدرسه رفتن بدهند.

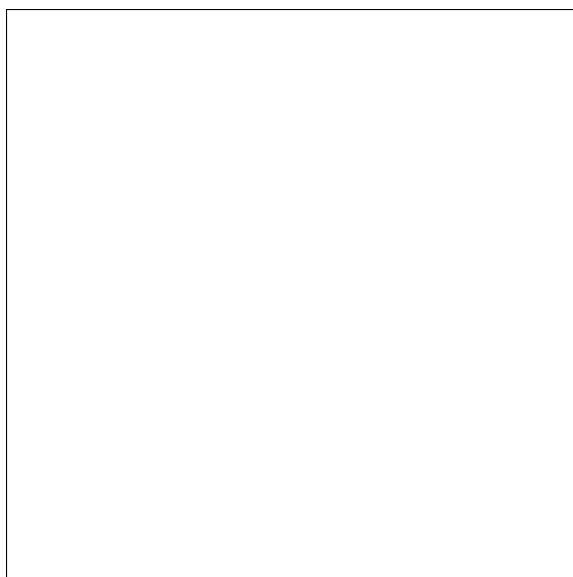




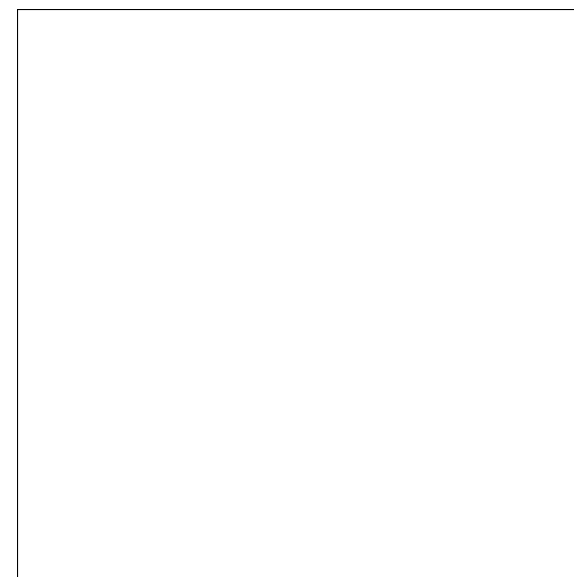
او به یادگیری علاقه داشت! وانگاری با خواندن هر کتاب مطالب بیشتر و بیشتری یاد گرفت. او در مدرسه عالی بود به طوری که برای ادامه تحصیل به ایالات متحده ی آمریکا دعوت شد. وانگاری هیجان زده بود! او می خواست که بیشتر در مورد دنیا بداند.



همچنان که زمان می گذشت، درخت های جدید در جنگل ها رشد کردند، و رودخانه ها دوباره جاری شدند. پیام وانگاری در سرتاسر آفریقا پیچید. امروزه میلیون ها درخت از بذرهای وانگاری رشد کرده اند.



هر چه بیشتر یاد می گرفت، بیشتر می فهمید که چقدر مردم کنیا را دوست دارد. او می خواست که مردم شاد و آزاد باشند. هر چه بیشتر یاد می گرفت، بیشتر خانه ی آفریقایی اش را به یاد می آورد.



وقتی که تحصیلاتش به پایان رسید، به کنیا برگشت. ولی شهرش تغییر کرده بود. مزرعه های خیلی بزرگ در طول زمین گسترده شده بودند. زن ها دیگر هیزم برای آشپزی نداشتند. مردم فقیر بودند و بچه ها گرسنه.